

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی را که ایشان مطرح فرمودند راجع به قصد قربت بود و اینکه در بعضی از اعمال شریعت قصد قربت درش معتبر است حالا قربت چیست و در بعضی از اعمال نه ، این یک بحث کبروی که در فقه هم متعرضش شدند و متعرض بیان مصادیقش هم در فقه است غالبا مثلا بعضی هایشان گفتند تیمم مثلا تعبدی است اما وضوء و غسل تعبدی نیست توصلی است به همان اعتباری که عرض کردیم اگر معقول المعنی باشد این می شود توصلی غیر معقول المعنی باشد می شود تعبدی .

آدم وقتی غسل می کند بدنش را تمیز می کند خوب این معناش معلوم است واضح است اما دست به خاک بزند معنای خاصی که ندارد خوب بعد هم باید بزند به پیشانی نکته ی خاصی ندارد ، به این می گویند تعبدی و الی آخره حالا صحبت هایی که در این جا هست و در فقه هست و محلش در فقه است و آن مقداری از قصد که درش معتبر است و حقیقت قصد و اینها را در فقه متعرض شدند .

در اینجا در اصول بیشتر متعرض این شدند که اولاً این تقسیم را قبول کردند ثانیاً قبول کردند که اگر شک کردیم مقتضای اصل لفظی یا مقتضای اصل عملی چیست ؟ مشهور هم عرض کردم توصلی بوده است لکن متاخرین از اصولیین شیعه اشکال کردند که توصلی ممکن نیست یعنی تعبدی مشکل است و اصولاً اخذ قصد قربت مشکل است و لذا برگشتند به اصالة التعبدية حالا یا به مقتضای بیشتر هم به مقتضای اصل لفظی و مقتضای اصل عملی چون اصل لفظی جاری نمی شود . نمی توانیم بگوییم طبق اصل لفظی توصلی است برمی گردد به اصل عملی شک در سقوط تکلیف است موضوعی اشتغال و احتیاط است ، پس باید قصد قربت بکنیم .

مرحوم نائینی قدس الله نفسه برای تقریب مطلب یک مقدماتی را فرمودند ما هنوز در مقدمات ایشان هستیم ، مقدماتی که فرمودند یکی اش این بود که ما یک موضوع داریم یک متعلق داریم که چون بحث فاصله افتاد من تلخیص بکنم ، بحثی را که ایشان مطرح فرمودند این بحث این است که ما یک انقسامات اولیه داریم چه به لحاظ موضوع ، چه به لحاظ متعلق .

به لحاظ موضوع مثلاً بگوید اکرم الجیران همسایه را اکرام بکن ، خوب بگوید مثلاً جیرانی که مسلمانند ، جیرانی که مثلاً فرض کن متدینند ، جیرانی که ملتزم به مثلاً صادق الوعدند مثلاً این انقسامات معقول است هیچ مشکلی ندارد در اخذ بکنند در موضوع این انقسامات را .

و انقسامات ثانویه دارد، انقسامات ثانویه در اصطلاح آقایان انقساماتی است که بعد از حکم می آید، مثلاً بگوید اکرم الجیران جیرانی که بداند وجوب اکرام دارند و بحث ایشان هم در موضوع است، عرض کردم موضوع در اصطلاح ایشان چون این اصطلاحات است دیگر حالا باید اصطلاحات را مراعات کرد، امری است که مفروض الوجود است. مفروض را به آن می گویند موضوع، یعنی باید همسایه‌ای باشد تا انسان اکرامش بکند.

اما اگر فرض کنید رفته در جایی زندگی می کند هنوز در آن منطقه کسی خانه نساخته همسایه ندارد خوب اکرم الجیران معنا ندارد دیگر، این معنایش این نیست که شما برو همسایه پیدا بکن بعد همسایه‌ها را اکرام بکن، اکرم الجیران معنایش این نیست که شما ایجاد همسایه بکن تا بعد اکرامش بکنی، اگر جیران بود.

آن وقت اگر بنا باشد علم درش اخذ، در اینجا در باب موضوع علم را فرض کردند اگر بنا باشد علم اخذ بشود این علم این طوری می شود یجب اکرام جیرانی که می دانیم وجوب اکرام دارند یعنی باید اولاً این جیران ثابت بشود بعد حکم پیش بیاید که وجوب اکرام از آن طرف هم قید این حکم این است که وجوب اکرام دارند خوب این دیگر علم به وجوب اکرام دارند دیگر نمی شود این به قول خود ایشان دور لازم می آید و تقدم شیء بر نفس به تعبیر ایشان است، این لذا به نظر ایشان مشکل است.

بعد سعی کردند جواب بدهند عرض کردم آقایان بعدی‌ها هم سعی کردند باز بر جواب‌های ایشان اشکال و جواب و خیلی بحث کردند و عرض شد به اینکه فرمودند نمی شود بلکه ممکن است بگوید اگر علم به انشاء باشد این تاثیر دارد در فعلیت او، چون مرحوم نائینی فرق بین انشاء و فعلیت را به این گذاشتند حکمی که فی نفسه جعل شده اسمش انشاء است وقتی موضوعش در خارج پیدا شد اسمش فعلیت است نائینی این جوری فرق گذاشته است.

مثالش هم واضح است الان، مثلاً شما الان حکم انشائی دارید این که نماز ظهر بخوانید بعد از اذان ظهر نماز ظهر بخوانید اما هنوز این حکم فعلی نشده است اذان که گفتند فعلی می شود دیگر ایشان فعلی و انشائی را این جوری فرض کردند و توضیحاتش را عرض کردیم آقایان فرق‌های دیگری هم گذاشتند و این فرقی را که مرحوم نائینی گذاشتند عرض کردیم قانونی نیست این در قانون چنین چیزی را ملاحظه نمی کنند در انشاء و فعلیت خصوصیت خود حکم را که در مقام جعل لحاظ کرده نگاه می کند نه اینکه حالا در خارج محقق شد یا نشد این ربطی به مقام قانونی ندارد یعنی قانون متعرض این قسمت نمی شود فعلیت را به این معنا نمی گیرد.

حالا به هر حال مرحوم نائینی نظر مبارکشان در فعلیت این است. می شود بگوییم که علم به حکم در مرحله ی انشاء تاثیر دارد در مرحله ی فعلیت یعنی انشاء بشود چون در انشاء تصور کافی است اما فعلی نیست چه وقت این حکم فعلی می شود وقتی که علم پیدا کرد به این انشاء وقتی علم پیدا کرد و همسایه هم بود این می شود همسایه ای که علم به وجوب اکرام به او دارد، آن وقت بگوییم فعلیت. آن وقت ایشان اشکال کرده اینجا دور لازم نمی آید اما توقف شیء علی نفسه لازم می آید از این حرف ها فرمودند.

ما سابقا عرض کردیم اولاً چنین مطلبی که علم تاثیر گذار باشد در حکم در موضوع من یادم نمی آید در علما اصلاً چنین بحثی را مطرح کرده باشند علم به حکم را، این علم به حکم که مطرح کردند نکته ی دیگری است این مطالبی که ایشان فرمودند نمی دانیم، چون عرض کردم اهل سنت علم را جزو شرایط عامه ی تکلیف گرفتند اینها شاید تصور کردند که علم تاثیر در حکم دارد عرض کردم اول آن که مربوط به متعلق است مربوط به موضوع نیست حالا ایشان علم را به موضوع گرفتند توضیحاتش را عرض می کنم و این علم به موضوع جزئی از موضوع، علم به حکم جزئی از موضوع باشد و موضوع هم باید مفروض الوجود باشد من یادم نمی آید که در علمای اسلام چنین بحثی، بله گفته شده مایعی که علم داریم بول است از او یجب الاجتناب در موضوع به این معنا، علم در خود موضوع.

و اصولاً این مباحث که در مباحث اعتباری آیا دور لازم می آید تقدم الشیء علی نفسه لازم می آید آن محذور خود دور ظاهراً جای این بحث ها نباشد امور اعتباری خاضع است برای قواعد خودش آن چه که ما در قوانین داریم اصولاً علم تاثیر گذار در مرحله ی تنجز است اصولاً این طوری است نه در مقام انشاء است نه در مقام فعلیت است آن که ما داریم در خارج در قوانین تاثیر گذار در مرحله ی تنجز است، تنجز تاثیر گذار در مرحله ی امثال است، یعنی آثار در مرحله ی امثال چون عرض کردیم مرحله ی امثال مرحله ی نهایی حکم است محور هفتم به اصطلاح و غرض اقصایی از حکم مرحله ی امثال است اصولاً، امثال توقفش بر مساله ی علم است یعنی وقتی شما علم پیدا کردید حکم منجز می شود اگر حکم منجز شد موضوع ثواب و عقاب می شود نکته ای که دارد در علم این است. نکته ای که در بحث علم مطرح است تاثیر گذاری اش در مقام تنجز است.

و این را هم عرض کردیم چون آثاری را که در احکام بار می شود اصولاً دارای دو سنخند یک سنخ آثار بار می شود علم و جهل درش تاثیر ندارد یک سنخ احکام درش بار می شود که علم و جهل درش تاثیر دارد آن احکامی که علم و جهل درش تاثیر دارد، علم تاثیر دارد، جهل تاثیر دارد، اراده تاثیر دارد، قدرت تاثیر دارد، مثل توجه و التفات تاثیر دارد اینها بیشتر آثاری هستند که بار می شود بر عنوان تمرد و عصیان یعنی اگر انسان تمرد بر قانون پیدا کرد این آثار بار می شود فرض کن از چراغ قرمز رد شد تمرد بر نظام خوب این آثار دارد جریمه

برایش می نویسند و می گیرند ، اما اگر کسی پشت سرش یک هفت تیر گرفته بود گفت از چراغ قرمز رد بشو خوب طبعاً تمرد نکرده بر نظام عصیان نکرده است زور بوده است .

و لذا عرض کردیم حدیث رفع فقط به درد رفع احکامی می خورد که در موضوعش عنوان تمرد و عصیان است اصلاً حدیث رفع معنایش این است چرا چون در این ۶ موردی که در حدیث رفع آمده عنوان تمرد صدق نمی کند ، خطا هست ، نسیان هست ، جهل هست ، اکراه هست ، اضطراب هست اینها در این موارد صدق نمی کند . کسی که می آید کاری را انجام می دهد و نمی دانسته و معذور هم هست علم اصولی دارد و معذور هم هست این آثار بار نمی شود این یا اراده نداشته یا اضطراب داشته یا اکراه داشته یا نسیان کرده این آثار بار می شود چون در این صور مسالیه‌ی به اصطلاح تمرد و عصیان صدق نمی کند .

اما یک آثاری هم هست که ربطی به تمرد و عصیان ندارد شما مثلاً می رفتید زدید یک سنگی را پرتاب کردید به یک گنجشکی بخورد، خورد شیشه‌ی یک کسی را شکست شما خوب ضامن هستید دیگر ربطی ندارد شما علم داشتید ، قصد داشتید ، قصد نداشتید این ضامن ربطی به علم و قصد و اراده‌ی شما ندارد ، خارج از علم و قصد و اراده‌ی شماست ربطی به این قسمت ندارد .

البته در قوانین فعلی و در قوانین شرعی در روایات در لسان فقها این ترتب این آثار در صورت مثلاً جهل ، در صورت اکراه ، در صورت اضطراب ، در صورت نسیان اینها یکی یکی مورد بحث قرار گرفته و آثار آن را بیان کردند یعنی نکات تبعی خاص را دارد فرض کنید مثلاً در باب بعضی از شروط نسیان تاثیر ندارد اما جهل تاثیر دارد مثل شرط طهارت در نماز ، اگر شما نماز خواندید بعد دیدید در لباس شما خون هست نمی دانستید می گویند نماز درست است اما اگر می دانستید در لباس خون هست یا تان رفت نماز خواندید می گویند باطل است این روایت دارد خصوصاً در روایت زراره دارد ، در فرق بین نسیان و بین جهل ، حالا نکته‌اش آیا همین تعبد است یا نکته‌ی دیگری دارد آن را در آنجا در محل خودش ، الان نمی خواهیم وارد این بحث‌ها بشویم دقت می کنید ؟

یکی از حضار: ببخشید نماز در این جهل و اخفانش را قصر و اتمامش را هم مثال زدند به آن جایی که علم دخیل است یعنی گفتند که علم قید است حکم است اگر شما عالم به مثلاً جهل باشید آن وقت وظیفه‌ی شماست که جهل بخوانید .

آیت الله مددی: ما توضیحش را دادیم چند بار این بحث دیگری است این جا روایت خاصه دارد که اینها فریضه و سنت هستند اخلاص به سنت با احتفاظ به فریضه ، اخلاص اگر عذر باشد مضر نیست به فریضه البته قاعده‌ای است قاعده‌ی شرعی است قابل تخصیص هم هست .

فقهای ما در طول تاریخ این جوری فکر نکردند و لذا اینجا را روی همین که شما فرمودید خیال کردند روی قاعده یکی جهر و اخفات است یکی قصر و تمام است ، البته در قصر و تمام ، در جهر و اخفات و قصر و تمام نوشتند احدهما فی مکان الآخر ، اما مثل صاحب کفایه نوشته جهر و اخفات در به اصطلاح در مکان آخر اما در باب قصر فقط به اتمام در موضع قصر ، قصر در موضع اتماما را قبول نکردند دقت کردید ؟ و توضیحاتش را عرض کردیم اینها مسالهی سنت و فریضه است ربطی به این علم و جهل ندارد اصلا ربطی به این جهت ندارد . و این قاعدهی سنت و فریضه را علمای ما خیلی به آن عمل نکردند چون دیدند مواردی تخصیص خورده خیال کردند ما باید تعبیدی وارد بشویم لکن تخصیص نخورده مواردی تخصیص داریم بعضی موارد هم تخصیص نداریم طبق قاعده است و جهل یکی از موارد عذر است .

و لذا آن جهلی هم گفتند حساب می شود که عذری باشد ، جهل تقصیری را عذر حساب نمی کنند حکم عمد گرفتند . دیگر حالا این موارد دارد یعنی تطبیق مواردش در فقه است ، مثلا دخترانی هستند ۱۱ ساله حالا پدر و مادرها هم چه برسد به خود دختر در یک محیطی زندگی می کنند احتمال نمی داده روزه برایش واجب باشد و خورده است لذا گفتند قضاء بکند ، کفاره نکند چون من افطر متعمدا این اصلا تعمد درش تطبیق ندارد دقت می کنید ؟ اینها یک بحث های فقهی است حالا من وارد خصوصیات نمی شود لکن به طور کلی بحث علم در اصول در قواعد قانونی تاثیرش در تنجز است به طور کلی نه در همه ی احکام موارد آثار فرق می کند و این مساله تقدم شیء علی نفسه و این حرف ها اصلا جای مطرح نیست نه در انشاء تاثیر گذار است نه در فعلیت .

اصولا علم اگر شما فرض کردید طریقت صرف دارد تاثیری نباید داشته باشد مگر علم موضوعیت پیدا بکند و اینکه مرحوم شیخ می فرمایند در باب احکام علم طریقت صرف است عرض کردیم ثابت نیست این مطلب اصلا اصل این مطلبی که شیخ فرمودند ثابت نیست . البته آقایان فعلا جزو مسلمات گرفتند عرض کردیم ، البته آقایان یعنی مشهورشان حالا مثل مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی و دیگران عده ای هستند از آقایان که علم را به این معنا قبول نکردند و حق هم با همین آقایان است علم از هر راهی حاصل شد از هر سبیلی حاصل شد نه ، عرض کردیم آن علمی هم که تاثیر گذار است ۹۰ درصدش باید مقدمات علمیه ، شواهد عقلانی داشته باشد یا شواهد فقهانی داشته باشد و الا یک فقیهی است حالا فقیه هم هست استخاره کرده نماز جمعه واجب است یا نه بعد بگوید واجب است چون استخاره خوب آمد به درد نمی خورد بگوید من علم پیدا کردم از راه استخاره خوب ده تا علم پیدا بکن صد تا علم پیدا بکن عرض کردیم این یک تصور غیر صحیحی است که متاسفانه آمده و در مردم ما هم تا یک حدی می گوید آقا من یقین دارم خوب یقین داشته باش یقینت باطل است خیال می کنند که یقین .

ولذا مرحوم شیخ می گوید نهی از یقین و علم نمی شود کرمی شود گفت این مقدمات یقین تو تشکیک در یقین نه نهی از یقین بکن چه مشکلی دارد؟ قال انا وجدنا آباءنا علی هذا قال اولو کان آبائهم لا یعلمون خوب نمی فهمیدند پدران شما، شما علم دارید داشته باشید وجدنا دیگر از وجدنا بالاتر نیست، خوب نفهمیدند دیگر حالا مگر نفهمی مرض خاصی است؟

علی ای حال این بحث هایی که مرحوم نائینی در اینجا فرمودند یا دور لازم می آید یا قاعده ای دور به قول آقایان این ظاهر محلی از اعراب ندارد بحث های قانونی حساب خاص خودش را دارد و نکات فنی خودش را دارد به طور طبیعی علم تاثیر گذار هست در مساله ای تنجز به طور طبیعی یعنی همان مرحله ی ششم، محور ششم که ما برای علم قرار دادیم نه در مرحله ی انشاء تاثیر گذار است نه در مرحله ی فعلیت به این معنا عرض کردیم فعلیتی را که ما گرفتیم ارسال رسل و انزال کتب است این مرحله ی فعلیت به اصطلاح ما این است، اصطلاح نائینی تحقق موضوع در خارج است این اصطلاحات است دیگر به حسب اصطلاحات.

علی ای حال بعضی از آقایان دیگر فعلیت را به این می دانند که مثلا شرایطی که دارد مثلا مشروط باشد یا مطلق باشد اگر مطلق باشد فعلیت دارد مشروط هم با شرطش فعلیت، این هم هست، چرا گفته شده است. شبیه موضوعی که مرحوم نائینی دارد.

علی ای حال این راجع به این بحث، این بحثی را که ایشان فرمودند در باره ی علم به موضوع و بحث هایی که کردند چون گذشت به نظر ما محلی از اعراب ندارد، اصولا علم چون طریقت صرف دارد تاثیری ندارد یعنی نکته ای ندارد که بخواهد کاری بکند، تاثیری بکند که مثلا این باید فرض بشود اول محقق بشود تا بعد حکم بیاید این معنایش تاثیر گذاشتن است دیگر تاثیری در جذب حکم ندارد انشاء ندارد در فعلیت هم ندارد فعلیت به این معنا.

آن چه که به طور متعارف و قانونی فعلا مورد توجه است تاثیر اساسی علم در مساله ی به اصطلاح تنجز است البته در بعضی از موارد علم تاثیر در قدرت هم دارد این تاثیر متقابل علم و قدرت خودش یک بحث است نمی خواهم اینجا وارد بشوم، اصلا در بحث برائت بعضی ها به این آیه ی مبارکه تمسک کردند لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها، جواب هم دادند که ما آتاها یعنی ما اقدرها ناظر به قدرت است ناظر به علم نیست، ایتاء ناظر به

آن وقت آقایان گفتند که چرا بعضی از موارد قدرت متوقف بر علم است مثل اینکه انسان بخواهد قرائت صحیح داشته باشد خوب این متوقف بر این است علم داشته باشد به قرائت این بحث دیگری است باز خودش بحث دیگری است. گاهی اوقات قدرت بر یک شیء متوقف به علم بر آن است یعنی این هست این هم باز ربطی بما نحن فیه ندارد.

یعنی کسی خوب می تواند قدرت بر قرائت صحیح داشته باشد که علم داشته باشد خوب نداشته باشد که نمی تواند قرائت صحیح داشته باشد علم می خواهد دیگر نمی خواهد من وارد این بحث ها بشوم .

و لذا عرض کردم حتی در همین کتاب سنهوری در مباحث مثل عقود و اینها این مراتبی را که اخلاص می شود اینها را بحث کرده مفصل و طبیعی هم هست و همیشه هم در قوانین بشری و حتی در روایات اسلامی محل کلام بوده یکی اش بحث مکره آیا اگر انسان مکره به عقد شد و انجام داد عقد باطل است یا نه عقد مثل عقد فضولی می شود اگر بعدها راضی شد درست است این هست ، عقد مکره ، عقد مضطر ، عقدی که انسان در حال مستی است خواب است و الی آخره یعنی اقسام حالات عذر را چه در قوانین جدید چه در قوانین قدیم مورد بررسی قرار دادند و بلا اشکال اینکه جهل در موارد عذر است این جای بحث ندارد که ، این را چرا بررسی کردند و آثار این مطلب را هم نوشتند و ربطی هم به این بحثی که ایشان فرمودند ندارند این در قوانین علم جایگاه خاص خودش را دارد تأثیرات خاص خودش را دارد و ربطی به مقام انشاء حکم یا ربطی به مقام ، موضوع باشد برای انشاء حکم یا برای فعلیت حکم نه قائلی الان من از اهل سنت یا شیعه در ذهنم هست و نه اصولا قابل تصور است یعنی بحث ، بحثی نیست که

اما اینکه بیایم بگوییم حالا چون اینجا امر اعتباری است امور حقیقی مثل دور در او جاری می شود یا نه این بحث ها به نظر من جایی محلی از اعراب ندارد اصلا جایی این نکات ندارد این یک بحث قوانین ، بحث های عقلانی است ، بحث های سیر عقلانی است و در سیر عقلانی ها طبعاً اختلاف هست طبیعی است اختلاف هست در مورد علم هم هست در عده ای از مواردش هم محل کلام است بالفعل محل کلام است ، این اینطور هم نیست که مثلاً .

مثلاً بعضی ها گفتند که اگر شما مضطر شدید غذای کسی را بخورید اضطرار شما مثل جهل ، اضطرار شما حکم عقاب را برمی دارد حکم جزائی را برمی دارد اما ضمان را بر نمی دارد ضمان هستید ، عده ای هم از اهل سنت دیدم نوشتند ضمان هم نیستید ، اگر مجبور شدید غذا بخورید گرسنه شدی مشرف به تلف شدی غذای دیگری را خوردی ضمان هم نیستی همین که اجازه داده شده

بعضی ها گفتند مشهور بین علمای ما ضمان هستید ، یعنی آن که سبب ناراحتی شما شده همین تکلیف شرعی است که حرام است و هلم جری گفتم این یک باب واحدی نیست اما خوب یکی یکی بگوییم در بعضی ، خواندیم همین تازگی دیروز ، پریروز در این قوانین کشورهای اسلامی مثل مصر خود جهل مزیل ملکیت است در اصطلاحات فقهی ما مزیل نیست ، لذا می گوید اگر شما در خیابان دیدید یک مالی افتاده یک طلایی ، جواهراتی افتاده این را بردار به نزدیک ترین کلانتری بده تا این را وارد خزانه بکنند یعنی ملکیتش از بین رفت .

.....
چهل مزیل ملکیت است ، در روایات ما نه این را نگه دار تعریف بکن ، معرفی بکن تا مالکش پیدا بشود ، مالکش پیدا نشد صدقه بده از طرف مالکش اگر آمد و راضی نبود برگردان به مالک ببینید این همین جور دنباله دارد یعنی این بحث این جوری که ایشان فرمودند این جور اصلا ما فکر نمی کنیم بحث دقیقی باشد .

علم چه در فقه چه در قوانین و چه در قواعد کلیه اش به نحو کلی تاثیرش در تنجز است به نحو کلی ، اما همه جا نه بعضی جاها هم نیست تاثیر نه در انشاء دارد نه در فعلیتی که ایشان فرمودند و ندیدم هم من الان از علما کسی مثلا بیايد بگوید علم تاثیر در انشاء دارد یا علم تاثیر ، یعنی در موضوع دارد در موضوع الان من ، بحثی که ایشان فرمودند اثری ندارد به نظر من .

بعد وارد بحث متعلق شدند عرض کردم فرق بین علم و متعلق را به این گذاشتند که در باب متعلق مطلوب است در آنجا دیگر چون مطلوب است در آنجا دیگر بحث علم را متعرض نشدند چون آنجا دیگر بحث علم نیست ، مطلوب است علم که مطلوب نیست دیگر در آنجا متعرض بحث قصد امر شدند ، همین که الان بحث قصد قربت است .

مثلا متعلق چیست صلاة است ، متعلق چیست اکرام است ، اکرم الجیران این اکرام را متعلق گرفتند ، جیران را موضوع گرفتند در بحث موضوع علم و جهل را مطرح کردند در بحث متعلق قصد امر و اینها را مطرح کردند ، قصد امر .

آیا می شود انقساماتی به لحاظ ، چون انقسامات متعلق هم همینطور است چون اکرام گاهی صبح است گاهی ظهر است گاهی شب است خوب این را می شود تصور کرد ، می گوید يجب عليك اکرام الجیران صباحا می شود ، ظهرا . آن وقت متعلق مطلوب است فرقی این است .

آیا می تواند قصد امر هم جزو مطلوب باشد مثلا بگوید يجب عليك الاکرام به قصد همین امر به قصد وجوب اکرام دقت کنید ، يجب عليك الاکرام به قصد اینکه شما مامور به اکرام هستید به قصد اینکه اکرام برای شما واجب است قصد وجوب اکرام را بکنید . پس آن که مطلوب است دو چیز است حالا یا به نحو جزئیت یا به نحو شرطیت یکی اکرام است یکی قصد وجوب این اکرام ، خوب اینجا اشکال ایشان این است این قصد می خواهد مطلوب بشود بعد از وجوب است پس باید اول وجوب محقق بشود تا ، از آن طرف هم باید مطلوب باشد مطلوب است این نمی شود که چیزی را که بعد می آید الان مطلوب کنند ، طلب چیزی که بعد حاصل می شود الان انجام بدهند ، لذا به تعبیر ایشان دور لازم نمی آید لکن توقف الشیء علی نفسه حالا ایشان تعبیر فرمودند .

عرض کردم این جواری تعبیراتی که در امور متاثر هست حالا آنها تا چه مقدار خودشان درست است و راه استدلالش چیست ب بحث جای خودش وارد آن بحث ها جایش اینجا نیست اما آیا چنین چیزی معقول هست یا نه ؟ آیا معقول هست مثلا بگویند شما یجب علیک اکرامی که ، یعنی آن که برای شما واجب است ، اکرم به قصد وجوب این قصد هم جزو مطلوب است یعنی جزو مطلوب همین قصد وجوب است .

از آن طرف هم باید اول وجوب باشد تا قصد بکند از آن طرف هم باید مطلوب ، یعنی قصد را تا قصد نکند وجوب نمی آید از آن طرف هم وجوب متوقف بر قصد است ، این به قول خود ایشان توقف الشيء علی نفسه لازم می آید .

عرض کردم این نکته این نیست که حالا ایشان فرمودند این قصد امر مشکل خاصی حالا من عبارت ایشان را اول بخوانم بعد وارد بحث اشکال بشوم واما الانقسامات اللاحقة ، مراد ایشان از انقسامات لاحقه ، انقساماتی است که بعد از حکم است ، انقسامات سابقه انقساماتی است که قبل از حکم است مثلا بگویند صبح اکرام باشد اکرامی که در صبح است مطلوب است اکرامی که در ظهر است ، این انقسامات سابقه است .

انقسامات لاحقه بعد از امر ، می گویند المترتبة علی الحكم ، المترتبة را به صیغه ی رفع بخوانید صفت است برای انقسامات کقصد امثال الامر فی الصلاة مثلا ، فامتناع اخذه فی المتعلق انما هو لأجل لزوم تقدم الشيء علی نفسه فی جميع المراحل ، این مراحلی که ایشان فرض کردند یکی انشاء است یکی فعلیت است که مراد از فعلیت نزد ایشان به فعلیت موضوع است یکی هم مرحله ی امثال است ایشان این جور فرض کردند .

ما کرارا عرض کردیم مبنا را فراموش نفرمایید عرض کردیم آن که نزد ما متعارف است در اعتبارات قانونی هفت محور است ، سه محورش مبادی جعل هستند یکی اینکه دارای ملاک باشد و توضیح ملاک را هم اجمالا عرض کردم ، دو : بعد از ملاک حب و بغض است ما واقعا این را بخواهیم فرض کنید من تشنه ام است آب می خواهم برای اینکه رفع تشنگی بکنم این را بخواهم یعنی علاقه داشته باشم بخواهم حالا گاهی ممکن است من تشنه هستم اما نمی خواهم رفع تشنگی بکنم می شود لازم نیست هر جا ملاک بود حتما حب و بغض باشد و بعد از او اراده و کراهت این اراده و کراهت در اینجا نه اینکه خودش بلند بشود برود آب بیاورد این را به عهده ی کس دیگری بگذارد . اصطلاحا اگر خودش بلند بشود می گویند اراده ی تکوینی ، به عهده ی کس دیگری گذاشت می گویند اراده ی تشریعی .

.....
فرق بین اراده‌ی تکوینی و تشریعی این است که آقای خوئی می‌گویند فرقی نمی‌کند، فرقی به این است در اراده‌ی تکوینی مراد منه ندارد خودش بلند می‌شود می‌رود آب می‌آورد تشنه‌اش است علاقه دارد بلند می‌شود آب می‌آورد، در اراده‌ی تشریعی مراد منه دارد به پسرش می‌گوید برو آب بیاور این فرق بین اراده‌ی تکوینی و بین اراده‌ی تشریعی بعد هم به پسرش حکم می‌کند برو آب بیاور این هم مرحله‌ی جعل و تشریع است، مرحله‌ی بعدی مرحله‌ی اینکه بیان بشود این مطلب، این مطلب را بیان بکند که ما گفتیم بیان این مطلب در شرایع قانونی به صورت رسانه‌ای کردن حکم است یا به صورت ارسال رسل و انزال کتب اصطلاحاً است. مرحله‌ی بعدی که گفتیم تاثیر گذار است علم به آن است این تاثیر در تنجز دارد.

پس یک مرحله‌ی جعل بود، یک مرحله‌ی فعلیت بود غیر از فعلیتی است که نائینی می‌گوید، یک مرحله‌ی تنجز بود، مرحله‌ی اخیر هم مرحله‌ی امثال است محور امثال یعنی یا عصیان است یا اتیان است این هم در مرحله‌ی امثال، دقت کردید؟ ایشان از این مراحل سه تا را آوردند انشاء و فعلیت و امثال، روشن شد؟ آن دیگر مبادی جعل که ما سه تا مرحله آوردیم نیاوردند فعلیت هم به نظر ایشان به فعلیت موضوع است، امثال هم مثل ما هستند فرقی با ما ندارد.

اما في مرحلة الانشاء: فالكلام فيه هو الكلام في اخذ العلم في تلك المرحلة، حيث قلنا: انه يلزم، بعد هم این مطلب را ایشان شرح می‌دهد بله فان اخذ قصد امثال الامر في متعلق نفس ذلك الامر يستلزم تصور الامر قبل وجود نفسه، چون باید امر را تصور کند، وکذا الحال عند اخذه في مقام الفعلية، در مقام فعلیت هم همینطور است، فان قصد امثال الامر يكون ح على حذو سائر الشرائط والاجزاء كالفاتحة، ومن المعلوم: ان فعل المكلف إذا كان له تعلق بما هو خارج عن قدرته، فلا بد من اخذ ذلك مفروض الوجود، نمی‌شود مطلوب باشد چرا؟ این دیگر باید لیتعلق به فعل المكلف ویرد علیه، كالأمر في قصد امثال الامر، فان قصد الامثال الذي هو فعل المكلف انما يتعلق بالامر، وهو من فعل الشارع خارج عن قدرة المكلف، ایشان از این راه وارد شدند که اگر بخواهد قصد امر را بگیرد، قصد امر چون وظیفه‌ی شارع است، امر وظیفه‌ی شارع است، پس باید مفروض باشد اگر می‌خواهد مفروض باشد نمی‌شود مطلوب الحصول باشد پس دخیل در موضوع می‌شود.

فلا بد من اخذ ذلك مفروض الوجود لیتعلق به فعل المكلف ویرد علیه، یرد عطف بریتعلق، كالأمر في قصد امثال الامر، فان قصد الامثال الذي هو فعل المكلف انما يتعلق بالامر، وهو من فعل الشارع خارج عن قدرة المكلف، فلا بد ان يكون موجودا باید امر شارع

باشد لیتعلق القصد به ، كالفاتحة التي يتعلق بها القراءة التي هي فعل المكلف ، وكالقبلة حيث يتعلق الامر باستقبالها ، فلا بد من وجود ما يستقبل لیتعلق الامر بالاستقبال ، إذ لا يعقل الامر بالاستقبال فعلا مع عدم وجود المستقبل إليه .

وبالجملة : قصد امتثال الامر إذا اخذ قيدا في المتعلق في مرحلة فعلية الامر بالصلاة فلا بد من وجود الامر لیتعلق الامر بقصد امتثاله ، مع أنه ليس هناك الا امر واحد ، فيلزم وجود الامر قبل نفسه . این در این مرحله ی فعلیت این اشکال را کرد اما مرحله ی امتثال فرمودند که : فکذلك أي يلزم وجود الشيء قبل نفسه ، بمعنى انه لا يمكن للمكلف امتثاله لاستلزامه ذلك المحذور ، وذلك لان قصد امتثال الامر إذا تعلق الطلب به ووقع تحت دائرة الامر واخذ في المتعلق قيدا على حذو سائر الشروط والاجزاء ، فلا بد للمكلف من أن يأتي ...

در باب قصد مقام امتثال یک اشکال دیگری هم دارد ایشان غیر از حالا آن اشکالات سابق و آن که شما می گوید باید قصد امتثال بکند بسیار خوب ، از آن طرف هم شما می گوید مثلا این چیزی که مطلوب است مطلوبش چیست صلاة است ، این صلاة درش چه چیزی مطلوب است ؟ قرائت مطلوب است ، تکبیر مطلوب است ، رکوع مطلوب است ، سجود مطلوب است درست شد ؟ اینها درش چه چیزی معتبر است در اینها ؟ در اینها معتبر است قصد امر ، قصد امتثال امر خیلی خوب حالا این معقول ، یکی از چیزهای دیگری که معتبر است قصد امتثال امر است ، قصد امتثال هم مثل رکوع و سجود می شود چون این هم مطلوب می شود مطلوب الوجود می شود .

اگر این قصد به حساب اعتبار شد باید در همین قصد هم قصد بکند مثل اینکه قصد رکوع می کند ، سجود می کند باید برای همین قصد هم قصد بکند . اشکالی که در آنجا اضافه ی بر آن دارد مثلا قیدا علی حذو سائر الشروط والاجزاء ، شروط مثل طهارت اجزاء هم مثل رکوع و سجود . فلا بد للمكلف من أن يأتي بهذا القيد این قيد امتثال ، بداعي امتثال امره ، كما يأتي بسائر الاجزاء مثل فاتحه و رکوع و سجود بداعي امتثال امره ، كما يأتي بسائر الاجزاء بداعي امتثال امره ، فيلزم المكلف ان يقصد امتثال الامر بداعي امتثال امره ، وهذا كما ترى ، يلزم منه البته این اشکال را هم دارد که ممکن است تسلسل هم برش مترتب بشود ان يكون الامر موجودا قبل نفسه ، امر موجود باشد .

لیتحقق منه قصد امتثال الامر بداعي الامر المتعلق به والحاصل : ان المكلف لا يتمكن من الامتثال ، إذ ليس له فعل الصلاة بداعي أمرها ، لان الامر لم يتعلق بنفس الصلاة فقط حسب الفرض ، بل تعلق بها مع قصد امتثال الامر ، فالامر قد تعلق بقصد امتثال الامر ولو في ضمن تعلقه بالصلاة على هذا النحو ، فيلزم المكلف ان يقصد امتثال الامر بداعي امره ، البته ایشان بعد از بیان این مطلب متعرض یک نکته ی دیگری هم شدند که ما هم این را متعرض شدیم و آن اینکه اصولا اصلا قصد امتثال آیا شرط هست یا نه ؟

ایشان نقل می کنند در اینجا هذا کله ، ان اخذ خصوص امثال الامر قیدا للمتعلق ، بناء على ما حکى عن الجواهر ایشان از کتاب جواهر اینطور استظهار کردند البته این نکته ی فنی را من عرض بکنم در حاشیه ی اینجا عبارت جواهر را هم آورده و ایشان متعرض عبارت جواهر شده بینید اما اما العبادات فلا اشکال في اعتبار القصد فيها ، لعدم صدق الامثال والطاعة بدونه ، واعتبارهما في كل امر صدر من الشارع معلوم بالعقل والنقل کتابا وسنة ، بل ضرورة من الدين ، بل لا يصدقان الا بالانتيان بالفعل بقصد امثال الامر فضلا عن مطلق القصد ، ضرورة عدم تشخص الافعال بالنسبة إلى ذلك عرفا الا بالنية ، فالخالي منها عن قصد الامثال والطاعة لا ينصرف إلى ما تعلق به الامر ، امر تعلق گرفته به آن که درش قصد امثال باشد اگر بدون قصد امثال نباشد نمی شود .

من این مقدار عبارت جواهر را خواندم برای یک نکته ای که بعدا عرض می کنم بله : ومن هنا إذا كان الامر متعددًا توقف صدق الامثال على قصد التعيين ، مثلا اگر الان بخواند نماز بخواند نماز صبحش قضاء شده بخواند نماز صبح را قضاء بکند قصد بکند اگر می خواهد نماز نافله ی صبح را قضاء بکند قصد دیگری می خواهد وقتی که عمل مشترک است باید قصد بکند تا تعیین پیدا کند بدون قصد تعیین نمی شود .

لعدم انصراف الفعل بدونه إلى أحدهما.. بعد ، اما القربة بمعنى القرب الروحاني این محل یعنی شاهد من بیشتر عبارت ایشان الذي هو شبهه بالقرب المكاني فهو من غايات قصد الامثال المزبور ودواعيه ، ولا يجب نية ذلك وقصده قطعا ، اما قصد قربت مراد ایشان از قصد قربت یعنی قربت معنوی تقرب الى الله عرض کردیم چون ظاهرا بعدش هم دارد اضافه ی بر قصد قربت قصد فرار از جهنم مثلا ، قصد دخول جنت و اینها ، اینها را مرحوم صاحب جواهر می گوید اعتبار ندارد اینها از باب داعی بر اوست از باب قصد و غرض اصلی ، یعنی چون نظرش این بود که فرار از جهنم بشود ، فرار از جهنم این داعی اش است این خود قصدش نیست ، قصد امثال امر می کند تا فرار از جهنم حاصل بشود ، قصد امثال می کند تا دخول در بهشت حاصل بشود .

یعنی بعبارة اخرى اینها خودش جزو قصد نیستند این کلام صاحب جواهر است در بعضی عبارات بعدی مرحوم نائینی هم آمده است که این از باب داعی است ، به نظر ما داعی بودنش هم روشن نیست حالا تمام بحث ما بر این بود این عبارت صاحب جواهر ، به نظر ما اشکال داعی بودن نیست که ایشان فرمودند جزو دواعی و غايات و اینها نه ، اشکال این است که اصولا قرب روحانی ، قرب معنوی ، قرب واقعی الى الله برای ما معلوم نیست به چه چیزی حاصل می شود ، با قصد امثال چرا و الا معلوم نیست هر کسی بخواند یک عمل زشتی را انجام بدهد بگوید من به داعی تقرب الى الله انجام دادم .

آن مردکی را که آن شخص حاکم از شام فرستاد که به مدینه آن جنایت را در سه روز اباحه کرد و این جنایت را در اهل مدینه انجام داد که خوب واقعا اینهایی که نوشتند و نقل می کنند واقعا شرم آور است که یعنی الان کارهایی است که این یهودی ها نمی کنند با فلسطینی های بدبخت ، اینها با مسلمانان مدینه و با صحابه انجام دادند در زمان صحابه هم هست .

واقعا این اهل سنت یک مقداری بی انصافی می کنند چنین جنایاتی را انجام می دهند با صحابه مع ذلک به او امیرالمؤمنین می گویند حالا فرض کنید شیعه مثلا حالا یا لعن می کند یا سب می کند می گویند اینها دیگر مشرکند و کافرند و از دین خارجند و خیلی عجیب و غریب است یعنی اصلا تصور اعمالی را که اینها با زن های صحابه با دختران صحابه و با خود صحابه انجام دادند تصورش مشکل است من نمی خواهم نقل کنم آقایان به کتاب تاریخ نگاه بکنند ذکر شده است این قبایح اعمال و جلوی خود صحابه اینها هیچ مشکلی درست نکرد ، آن آقا هنوز

عرض کردم یک دفعه مدینه بودم در قبرستان بقیع یک عده از این نمی دانم جزائری بودند برای همین شمال آفریقا بودند ما رسیدیم آنجایی که شهدای حره هست یک جایی هست قبر ، می پیچد می خورد شهدای حره اصطلاحا ، حره در لغت عرب حرة از داغی است جاهایی که زمین خیلی داغ است زمین ریگزارش خیلی داغ است یا مثل سوخته است یا سیاه شده این را اصطلاحا حره می گویند در لغت عرب ، حره جایی که مثلا آفتاب زیاد می خورد ریگ ها حالت سیاه رنگ سیاه پیدا می کند این را حره می گویند مدینه دو طرفش دو تا حره داشت ، حره ی واقع و نمی دانم حره ی چه ؟ لذا این حره در مدینه الان شاید ساختمان شده دیگر گذشته است ، آن زمان دو تا حره در دو طرف مدینه موجود بود حره یعنی ریگزار سوخته نه فقط ریگزار ، ریگ بوده از بس آفتاب به آن خورده مثلا رنگش سیاه شده این را حره می گویند .

آن وقت پسر آن حنظلة هست غسیل الملائكة بعد از جریان کربلا بعد از یک سال و خورده ای رفت شام دید که ، یک پسر دارد همان عبدالله پسر حنظلة ی غسیل الملائكة ، دید که آن مردک که اعمال قبیحه از او صادر می شود برگشت به اهل مدینه گفت بیخود می گوید خلیفه نیست این امیرالمؤمنین نیست این اعمال قبیحه دارد لذا مردم هم با او متابعت کردند از طاعت یزید به اصطلاح درآمدند آن وقت یزید هم یک لشکری را فرستاد اول یک کسی را فرستاد گفت من قبول نمی کنم من به مدینه ی پیغمبر حمله نمی کنم ، تصادفا یک فرماندهی ارتشی هم هست که پیرمرد هم هست خیلی پیر هست مصلح بن عقبه ، چون خیلی خون ریزی کرد در مدینه به او مسرف می گویند و الا اسمش مصلح بن عقبه است ، مسرف بن عقبه اسمش را گذاشتند به خاطر خون ریزی زیاد و ایشان سه روز مدینه را اباحه کرد .

آن وقت کجا جنگ واقع شد در حره یعنی عبدالله پسر حنظله با آن گروهی که علیه آن مردک خیث متحد شدند از مدینه آمدند بیرون در حره این لشکر شام با اینها آنجا روبرو شدند که عبدالله هم شهید شد آنجا پسر حنظله بعد این شهدای حره را در این قسمت بقیع دفن کردند ، معروف است بین همه به شهدای حره ، اینجا دفن کردند یک عده هم شهدای احد هستند ، باز یک جای دیگر بقیع شهدای احد شهدایی هستند که در جنگ احد مجروح شدند آمدند مدینه در مدینه شهید شدند چون آنهایی که در خود احد شهید شدند در خود احد دور و بر حمزه دفن کردند همان کوه احد دامنه ی کوه دور و بر حضرت حمزه دفن کردند دو جا هست در مدینه مربوط به شهدای یکی شهدای حره است یکی هم شهدای به اصطلاح احد هست .

آن وقت بعد از اینکه وارد مدینه شد اباحه کرد تاسه روز هر کسی هر کاری خواست بکند دیگر حالا نمی خواهم بگویم انصافا شرم آور است نوشته شده است دیگر حالا مراجعه کنید . بعد هم چون عبدالله بن زبیر ادعای خلافت می کرد در برابر آن مردک ، عبدالله بن زبیر هم رفته بود مکه به عنوان حرم الهی که به آنجا حمله نکنند آن خیث هم به او گفته بود بعد از قصه ی مدینه برو طرف مکه آن جا هم همین عمل را در مکه انجام بده با عبدالله بن زبیر که در راه مرد پیرمرد بود دیگر و این قصد قربت را گفتم می خواستم این را هم بگویم .

دارد که کلاهش را برداشت رو به آسمان کرد گفت خدایا تو می دانی من تمام عمرم کاری که من را به تو نزدیک بکند بهتر از این کاری که با اهل مدینه کردم انجام ندادم ، بهترین کار ، می گوید قصد قربت ، آقایان می گویند قصد قربت در نماز غصبی ، در نماز غصبی قصد قربت محقق نمی شود ، قصد قربت با این جنایت سه روزه اللهم انک تعلم نوشتند که اصلا شکر خدا را می کرد که عملی که در زندگی ام مرا به تو نزدیک بکند بهتر از این کاری که با اهل مدینه انجام دادم انجام ندادم ، بله آقا ؟

یکی از حضار : دنیا و آخرتش

آیت الله مددی : دنیا و آخرتش را در همین جا گذاشت .

غرض این که من شرح هم ندادم به این آقایان گفتم آقا اینها شهدای حره هستند گفتند حره چیست گفتم عبدالله پسر رفت دید مردک این کاره است اینها قیام کردند علیه یزید و اینها بعدا کشته شدند و شهید شدند و اینها علیه چیز و اینها را اینجا دفن کردند . یک جوانی بود به نظرم می خورد سوری باشد ، اهل سوریه یا لبنان یا اردن به اینها می خورد ، این حاجی ها نزد من ایستاده بودند من داشتم برای ایشان شرح می دادم این آن طرف ایستاده بود حرف من را گوش می کرد ، گفتم اینها مخالفت با یزید کردند و بر علیه یزید

یکی از حضار : عربی می گفتید یا فارسی ؟

آیت الله مددی: نه دیگر عربی، مدینه فارسی صحبت نمی کنند.

یک دفعه آن جوان گفت اذآلش شهدا؟ چرا به اینها می گوید شهید خوب سبحان الله این باور نمی کند گفت اذآلش شهدا؟ چون علیه خلیفه قیام کردند چرا به اینها می گوید شهدا؟ می گویم برای من تعجب آور است، دیگر ما دیدیم حال قصه در می آید باز باید ما یک مشکلی درست می کنیم زود سکوت من این جور جاها زود سکوت می کنم چون می دانم بحث با اینها فایده ندارد، غرض اینکه چیزی که برای ما اتفاق افتاد تعجب من بود، من هم با ایشان صحبت نمی کردم او آن طرف ایستاده بود تک هم بود داشتم برای اینها شرح می دادم اینها در مقابل کارهای زشت یزید قیام کردند شهید شدند بعد هم اینها را آوردند اینجا دفن کردند در بقیع

یکی از حضار: ادامه اش هم می فرمودید که امیرالمؤمنینی که آقا می گوید این کارها را کرده و مستحب موکدی در این سه روز همه ی مؤمنین انجام دادند

آیت الله مددی: نه ایشان می گوید اگر خلیفه گفت، گفت دیگر. جدا عرض می کنم واقعا برای من تعجب بود گفت اذآلش شهدا؟ می گویم خیلی عجیب است ها یعنی این مقدار اگر آمدیم به آن آقا بد گفتیم اینها ناراحت می شوند اما چنین جنایتی می گویم اصلا اگر بخواهم بگویم غیر قابل تصور است نمی توانم نقل کنم.

حالا تصادفا در این کتاب وفاء الوفاء برای سمهودی یک فصلی دارد که من اخاف اهل المدینه اصلا این خودش یک عنوانی دارد ترساندن اهل مدینه عذاب الهی دارد، اخاف اهل المدینه ایشان به همین مناسبت روایاتی دارد آنجا آورده است قصه ی حره را هم با خیلی از نکاتی که در جاهایی که نیست ایشان دارد، قصه ی حره در جلد اول وفاء الوفاء به اخبار، خیلی کتاب فشنگی است ۴ جلد است خیلی خوب زحمت کشیده است انصافا تقریبا می شود گفت مدینه ی منوره را و جب به و جب دیده است سال نهصد و خورده ای است خیلی واقعا انصافا و جب به و جب، چاه های مدینه چند تا چاه دارد تمام این امور را شرح داده یکی یکی، حتی می گوید من تقریبا و جب کردم بین مدینه و این جایی که هست الان مساجد سبعة می گویند ذباب، اسمش ذباب است اساسا. مثلا چهار هزار و فلان شبر بود اصلا با و جب و اینها از مسجد النبی تا آنجا را حساب کرده که آیا مسافت هست، خیلی انصافا این کتاب لطیفی است تمام منابع، آنچه که مربوط به مدینه است خیلی با دقت و با ظرافت زیادی خود بقیع را قبور بقیع را شواهد بقیع را این جریان نوشتن اسماء ائمه را هم می گوید یک جواد اصفهانی بوده که به حساب کاشی کار بوده که اسم امام زمان هم دارد او، در سال ۹۲۰ یا ۹۳۰ است برداشتند، الان به نظرم آنجا دارد شک دارم شبهه دارم.

علی ای حال و این کاری بوده که در زمان چه کسی این کار شده خیلی ظریف و حتی چون آن روضه‌ی مطهره آتش می‌گیرد حالا مثل اینکه آن قندیلی که آویزان کردند منشاء شعله می‌شود تصادفا ایشان در مدینه نبود خود ایشان رفته بوده مکه برای عمره می‌گوید آمدم همسایه‌ها نقل می‌کردند افراد دیگر می‌گویند دیدیم مرغ‌های سفیدی که می‌آوردند و آب می‌ریختند ایشان نقل نمی‌کند خودش مباشرتا از شهود عیان نقل می‌کند خیلی کتاب شیرینی است انصافا ۴ جلد است من هم خیلی وقت‌ها ، چون از نجف خریده بودم ، با آن مأنوس بودم یعنی زیاد خوانده بودم کتاب را زیاد دیدم خیلی کتاب لطیفی است انصافا خیلی فواید خوبی دارد در باره‌ی مدینه و تاریخ مدینه و جهاتی که به این جهت حالا از بحث خارج شدیم .

علی ای حال این مطلبی را که مرحوم صاحب جواهر دارد که نائینی هم تکرار می‌کند که اینها از قبیل داعی علی الداعی است از قبیل دواعی از قبیل غایات است من فکر نمی‌کنم درست باشد ، اینها در حقیقت برگشتش به قصد امر است ، یعنی اصولا قصد فرار از جهنم محقق نمی‌شود الا با قصد امثال امر ، به غیر از آن راهی ندارد یعنی عبارة اخرای آن است نه داعی بر آن نه داعی بر قصد امثال امر فرار از جهنم . فرار از جهنم بدون قصد امثال امر محقق نمی‌شود ، دخول در بهشت بدون امثال امر محقق نمی‌شود نه اینکه داعی اش این است که دخول جنت باشد قصد امثال امر ، ایشان داعی گرفتند من این عبارت مرحوم جواهر را یک مقداری خواندم از باب دواعی گرفتند چون نائینی هم تکرار می‌کند دواعی .

من فکر می‌کنم اگر صاحب جواهر این جور می‌گفت بهتر بود که آن قصدهای دیگر هم مرجعش به قصد امر است نه اینکه داعی اش است ، چون که بدون قصد امر . ما که نمی‌دانیم چطور فرار از جهنم که ، جهنم که دست ما نیست که بدانیم راه فرارش همان قصد امر است ، راه دخول بهشت همان قصد امر است ، نه اینکه جزو دواعی کار باشد که ایشان تصریح فرمودند .

یکی از حضار: ضروریات دین که ایشان فرمودند اهل سنت هم همین برداشت را دارند ؟

آیت الله مددی: آنها خوب چرا آنها اصلا در شرح انما الاعمال بالنیات نوشتند ربع فقه ، خمس فقه بر این است دیگر آنها به خاطر انما الاعمال بالنیات که عمر از رسول الله نقل می‌کند خیلی قصدها را بردند بالا ، خیلی از این نکاتی که در قصد آمده قصد امثال و قصد وجه و قصد تمیز و فلان و این قصد وجه و اینها در کلمات آنها اساسا آمده بعد به کتاب‌های ما منتقل شده است .

و لذا بعضی از قصد اداء و قصد قضاء و قصد فلان اینها دائما قصدها را اضافه کردند این که امثال ابن حزم بعضی از انحاء قصد را معتبر نمی‌داند برای این است عرض کردم من نمی‌خواهم وارد بحث فقهی بشوم فعلا ، بحث ما بحث فقهی نیست چه مقدار از قصد حتی

.....

خصوصیاتش آن در بحث فقهی است . این تا اینجا حالا مرحوم نائینی بعد قصد جهت را می گوید بعد می گوید اصلا در عبادت همین است که اضافه ی الی الله بشود کافی است بگوید لله ، اصلی لله دیگر نمی خواهد قصد امر باشد قصد جهت باشد .

یکی از حضار : این که با امر جدید هم می گوید قصد را نمی شود گفت چرا پس اصلا ما عبادات تعبدی داریم .

آیت الله مددی : حالا من بعد متعرض این خواهم شد .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين